



جنبشهای احیای کربلا و متاثر از حرکت امام حسین (ع)

حجة الاسلام والمسلمین داود الهامی

رتال جامع علوم انسانی

چکیده:

قیام امام حسین (ع) در بیداری روح انقلاب در جامعه اسلامی سهم بسزایی دارد. این قیام مردان آزاده را به دفاع از حریم شخصیت و شرافت جامعه اسلامی واداشت و آتش مبارزه با ظلم راه که در جامعه اسلامی به خاموشی گراییده بود، شعله‌ای تازه بخشید و دل‌های مرده را به جنبش و حرکت در آورد. در نتیجه شورشهای مکرر به وقوع پیوست لذا می‌توان گفت انقلاب امام حسین (ع) سلسله جنبان انقلابهای ضد ظلم در تاریخ اسلام است. این مقاله برای روشن شدن این موضوع، نظری کوتاه به قیامهایی می‌اندازد که پس از واقعه عاشورا به وقوع پیوسته‌اند.

مقدمه

امام حسین (ع) با قیام شجاعانه خود روح مردم را زنده کرد و حیات تازه‌ای در عالم اسلام دمید؛ احساس بردگی و اسارتی را که بر جامعه اسلامی حکمفرما بود، تضعیف کرد و ترس و وحشت را فرو و به جامعه اسلامی شخصیت داد و وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول تازه‌ای به وجود آورد که تحت تأثیر آن جامعه اسلامی بکلی دگرگون شد و همین کافی بود مردان آزاده را به دفاع از حریم شخصیت و شرافت خود و جامعه‌اش وا دارد؛ روح مبارزه و ستیز را که در جامعه اسلامی به خاموشی گراییده بود، شعله‌ای تازه بخشد و به دل‌های مرده و جانهای افسرده، حیاتی تازه دمید و آنها را به جنبش و حرکت واداشت.

برای روشن شدن میزان تأثیر انقلاب امام حسین (ع) در بیداری روح انقلاب در جامعه اسلامی، باید توجه داشت که جامعه اسلامی پیش از حادثه عاشورا بیست سال تمام را با سکوت مرگبار گذرانیده، و با اینکه در این مدت، موجبات انقلاب فراهم بود، کسی جرأت نفس کشیدن نداشت. امام حسن مجتبی (ع) نیز به دلیل نافرمانی مردم و افول روحیه سلحشوری آنها، مجبور به پذیرش صلح با معاویه شد.

پس از شهادت امام حسین (ع) اوضاع دگرگون شد و توده‌های ستم‌دیده و محروم به پا خاستند و ملت هر لحظه آماده انقلاب و برچیدن بساط حکومت غاصب اموی گردید و در واقع خون امام حسین (ع) بهانه تحریک مردم شد و آتش کینه توزی را در نهاد مردم روز به روز شعله‌ورتر ساخت. در نتیجه شورشهای مکرر به وقوع پیوست و لذا می‌توان گفت انقلاب حسین (ع) سرآغاز تاریخ انقلابها و نخستین انقلابی است که مردم را بیدار و آماده ساخت. در میان انقلابهای جهان، انقلاب عاشورا از لحاظ روحی، غنی‌ترین و استوارترین آنهاست زیرا موجی عظیم از حماسه، اراده و پایداری پدید آورد و از این رو الهامبخش تمام انقلابهایی است که پیوسته برضد هرگونه ظلم و طغیان به وقوع می‌پیوندد. شایسته است برای روشن شدن این موضوع نظری کوتاه به قیامهایی بیندازیم که بعد از فاجعه کربلا به وقوع پیوسته‌اند.

۱- انقلاب توابین

شهادت دلخراش امام حسین (ع) در کربلا بازتاب گسترده‌ای داشت و عواطف اخلاقی و

مذهبی مردم را به هم ریخت و حتی احساسات خونسردترین اشخاص را نیز بیدار کرد. پیروان کوفی خاندان رسالت، که خود با اشتیاق فراوان از امام حسین (ع) دعوت کردند تا رهسپار عراق شود و رهبری نهضت را برای سرکوبی امویان به دست بگیرد و پس از ورود آن حضرت به عراق از او حمایت نکردند و در نتیجه در کنار شهر آنها مظلومانه به شهادت رسید از این پیشامد بسیار پشیمان شدند و خود را ملامت کردند. آنان احساس می‌کردند که ننگ این گناه از دامن آنها پاک نمی‌شود مگر به کشتن قاتلان وی و یا کشته شدن در این راه^۱ و به این آیه استشهاد می‌کردند «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذالکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم»^۲ توبه کنید و به سوی آفریدگار خود بازگردید و خود را بکشید. این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا او توبه پذیر و رحیم است. آنها معتقد شدند که تنها با انتقام گرفتن از خون حسین (ع) و جانبازی در راه او، می‌توانند توبه واقعی کنند و لذا خود را «تواین» (توبه کاران) نامیدند و در تاریخ اسلام به همین نام شهرت یافتند.^۳ در پی همین اندیشه بود که صد نفر از شیعیان سرسخت و فداکار کوفه نزد پنج تن از قدیمی‌ترین و معتمدترین یاران علی (ع) اجتماع کردند که آنها عبارت بودند از: سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبیدالله بن سعد ازدی و عبدالله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجللی.^۴ از این پنج تن «سلیمان بن سرد» از صحابه و چهار نفر دیگر از تابعین بودند.

این گروه در اواخر سال ۶۱ نخستین جلسه خود را در خانه «سلیمان بن سرد» برگزار کردند.^۵ گویا این اولین فرصتی بود که این عده از مخفیگاه‌های خود بیرون آمدند و همدیگر را ملاقات کردند. از اجتماع آنها پیداست که اکنون حکومت نظامی کوفه، اندکی سست شده؛ در عین حال این اجتماع، سرّی و پنهانی بوده است.

منابع تاریخی، اخبار مفصل این جلسه و سخنان شورانگیز رهبران نهضت را حفظ کرده‌اند که همه حاکی از این است که نهضت خونین تواین بعد جدیدی بود که تراژدی کربلا آن را آفرید؛ به عنوان مثال نخستین سخنگوی این جلسه که مسیب بن نجبه فزاری بود، خطاب به حاضران گفت: «... ما پیوسته دلباخته محاسن خالی خود بوده، یاران و پیروان خود را می‌ستودیم، ولی خداوند با این امتحانی که پیش آورد، نیکان ما را در بوته آزمایش نهاد ولی

ما از امتحان سرشکسته و خجالت زده بیرون آمدیم و وعده‌های دروغ ما به فرزند پیامبر(ص) آشکار گردید.

حسین(ع) پسر پیامبر به ما نامه‌ها نوشت و پیکها فرستاد و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواست و راه عذر و بهانه را به روی ما بست. ولی ما از بدل جان خود در رکاب او دریغ ورزیدیم تا اینکه در بیخ‌گوش ما به خشن‌ترین وضعی به شهادت رسید. ما آن قدر سستی کردیم که نه با عمل و زبان او را یاری کردیم و نه با مال خود به پشتیبانیش شتافتیم و نه قبائل خود را برای یاری او فراخواندیم. در پیشگاه خداوند و در حضور پیامبر اکرم(ص) چه عذری داریم؟ به خدا عذری غیر از این نداریم که قاتلان حسین(ع) را به کیفر اعمالشان برسانیم و یا در این راه کشته شویم تا خداوند از ما راضی گردد...»^{۶۴}

سلیمان بن صرد به رهبری برگزیده شد و پس از قبول مسئولیت، سخنانی بدین مضمون ایراد کرد: «... ما در انتظار ورود خاندان پیامبرمان بودیم و به آنها وعده یاری می‌دادیم و به آمدن عراق تشویقشان می‌کردیم و چون پیامند سستی کردیم و عاجز ماندیم و دو رویی کردیم و امروز و فردا کردیم و در انتظار حوادث نشستیم تا اینکه فرزند پیامبرمان و باقیمانده و شیر و پاره‌ای از گوشت و خون وی در کنار ما کشته شد...»

هان به پا خیزید که خدایتان خشمگین است. سوی زن و فرزند باز مگردید تا خداوند خشنود شود و گمان نمی‌کنم خداوند خشنود شود مگر اینکه انتقام خون پسر پیامبر را بگیرید و یا در این راه کشته شوید. از مرگ نهراسید. به خدا هر کس از مرگ ترسد محکوم به شکست و ذلت است...»^{۶۵} بدین ترتیب رهبر نهضت بر این نکته تأکید کرد که همگی باید برای اجرای شریفترین وظیفه‌ای که در پیش دارند، آماده ایثار و فداکاری شوند.

همه حاضران به ندای رهبر نهضت یکصدا پاسخ مثبت دادند و آنان مخلصانه پیمان نهادند که رضایت الهی را در پیکار با قاتلان فرزند پیامبر کسب کنند.

جنبش توأبیین از همان سال شهادت امام حسین(ع) سال ۶۱ آغاز شد و از آن تاریخ مخفیانه به خونخواهی امام(ع) دعوت می‌کردند. مردم نیز از شیعه و غیر شیعه دسته دسته به آنها می‌پیوستند. توأبیین سرگرم تمهید مقدمات نهضت بودند که یزید مرد. پس از مرگ یزید، توأبیین فعالیت خود را آشکار کردند و وعده‌ای را به اطراف فرستادند تا مردم را به همکاری

دعوت کنند. تعداد زیادی از مردم دعوت آنان را از جان و دل پذیرفتند تا اینکه شب جمعه پنجم ربیع الثانی سال ۶۵ هجری فرا رسید. در آن شب تواین به اتفاق به سوی تربت پاک امام حسین (ع) روانه شدند و صبحگاهان خود را به کنار قبر آن حضرت رساندند. وقتی نظر آنها به قبر شریف آن حضرت افتاد، فریادی از دل برآوردند و عنان اختیار به دست اشک چشم سپردند و آنقدر گریه کردند که در هیچ روز دیگر، بیشتر از آن، مردم گریان دیده نشده بودند و این سخنان را با اشک دیدگان در آمیختند: «یارب انا قد خذ لنا ابن بنت نبینا فاغفر لنا ما مضی منا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و ارحم حسیناً و اصحابه الشهداء الصدیقین و انا نشهدک یارب انا علی مثل ما قتلوا علیه فان لم تغفره لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین»^۸ پروردگارا! ما پسر دختر پیامبرمان را تنها گذاشتیم، پس گناهان گذشته ما را بپارز و توبه ما را بپذیر، زیرا تو خدای مهربان و توبه پذیری و بر حسین (ع) و یاران راستین و شهید او درود فرست؛ پروردگارا! اگر گناهان ما را نیاموزی و به دیده رحم و عطوفت به ما ننگری زیانکار و بدبخت خواهیم بود.

تواین، نهضت انتقامجویانه خود را از محل قبر امام حسین (ع) و شهیدان کربلا آغاز کردند. آنان معتقد بودند مشول قتل امام حسین (ع) در درجه اول نظام فاسد اموی است نه افراد و لذا به منظور خونخواهی متوجه شام شدند. ظاهراً انقلاب تواین، هدفهای اجتماعی روشن و مشخصی نداشت. تنها هدف روشن آنها گرفتن انتقام و جبران گناه و خطا بود، ولی در عین حال در جامعه کوفه تأثیر عمیقی برجا گذاشت. خطبه‌های آتشین و شعارهای رهبران انقلاب، مردم را برای انقلاب برضد حکومت اموی آماده ساخت و لذا به محض اینکه خبر مرگ یزید به کوفه رسید برضد فرماندار اموی «عمرو بن حریش» قیام، و او را از مقر فرمانداری اخراج، و با «عامر بن مسعود» سازش کردند.^۹

۲- انقلاب مدینه

انقلاب مدینه عکس‌العمل دیگر شهادت امام حسین (ع) بود. تردیدی نیست که آتش این انقلاب قبلاً روشن شده بود و فقط به عامل نیرومند دیگری نیاز داشت که آن را شعله‌ور سازد. مهمترین عاملی که آن را تشدید کرد حادثه دلخراش کربلا بود بویژه اینکه حضرت زینب

کبری (ع) و سایر اسیران پس از بازگشت به مدینه، مرتب برای ایجاد انقلاب، تلاش، و مردم را برضد حکومت منفور یزید تحریک می‌کردند به گونه‌ای که عمرو بن سعید اشراق، فرماندار یزید در مدینه از واژگون شدن اوضاع، بیمناک بود و درباره فعالیت زینب کبری نامه‌ای به یزید نوشت و در آن توضیح داد که: «وجود زینب در میان مردم مدینه موجب تحریک احساسات است. او زنی فصیح و عاقل و خردمند است. او و کسانش تصمیم گرفته‌اند انتقام خون حسین (ع) را بگیرند.» یزید در جواب نوشت: تماس و ارتباط زینب را با مردم قطع کن.^{۱۰}

البته علت اصلی آغاز این انقلاب، سفر هیئت نمایندگی اهل مدینه به شام بود. هیئتی مرکب از: عبدالله بن حنظله انصاری معروف به «غسیل الملائکه»، عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی، منذر بن زبیر و عده‌ای دیگر از رجال و اشراف مدینه به نمایندگی از طرف اهل مدینه نزد یزید رفتند. یزید به آنها خیلی احترام کرد، به هنگام بازگشت هدایای گرانبهایی به آنان بخشید. وقتی این عده به مدینه بازگشتند در حضور جمعی از اهل مدینه از یزید انتقاد کردند و گفتند: «انا قدمنا من عند رجل لیس له دین یشرب الخمر و یغرف بالطنابیر و یضرب عنده القیان و یلعب بالکلاب و یسامر الخراب و القیتان و انا نشهدکم انا قد خلعناه...»^{۱۱} اما از نزد شخصی می‌آیم که دین ندارد؛ شرابخوار است و همیشه مشغول ساز و آواز است؛ خنیاگران و زنان خوش آواز در مجلس او دلربایی می‌کنند؛ یزید سگبازی می‌کند و با جمعی دزد و خرابکار به شب - نشینی می‌پردازد؛ شما را گواه می‌گیریم که از این تاریخ او را از خلافت خلع کردیم. عبدالله بن حنظله به پا خاست و گفت: من از پیش کسی می‌آیم که اگر هیچ‌کس با من یاری و همکاری نکند به کمک پسرانم به جنگ او خواهم رفت. او به من پولها و هدایای زیادی بخشید و خیلی احترام کرد ولی من عطایای او را به این منظور پذیرفتم که در راه جنگ خود او خرج کنم. به دنبال این جریان، اهل مدینه یزید را از خلافت خلع، و با عبدالله بن حنظله بیعت کردند. بدین ترتیب اهل مدینه به قصد براندازی حکومت اموی قیام، و فرماندار یزید را از شهر بیرون کردند. با اینکه تعداد انقلابیون هزار نفر بود، هیچ‌گونه تهدید و تطمیع نتوانست آنها را منصرف سازد.

سپاه خون آشام شام وحشیانه به شهر مدینه یورش آورد و با نهایت خشونت و وحشت،

انقلاب مدینه را در هم کوبید. فرماندار سپاه اموی به نام «مسلم بن عقبه مری، مردم را دعوت کرد که با یزید بیعت کنند که همگی غلامان و بردگان مطیع یزیدند و یزید در مورد جان و اموال آنها هر طوری بخواهد رفتار خواهد کرد.^{۱۲}

شک نیست که انگیزه پیوستن مردم به انقلاب، همان روحیه تازه‌ای بود که انقلاب خونین امام حسین(ع) در کالبد افسرده ملت دمیده بود.

۳- انقلاب مختار ثقفی

در سال ۶۶ هجری، مختار بن ابو عبیده ثقفی به دعوی خونخواهی امام حسین(ع) قیام کرد و آن جنبش بزرگ را در عراق پدید آورد. کار مختار در سایه دعوت به خاندان رسالت و یاری از ایرانیان سرعت بالا گرفت و گذشته از کوفه و شهرهای عراق، آذربایجان، ری، اصفهان و چند شهر دیگر ایرانی نیز تحت فرمان او درآمد. مختار در این نهضت بیشتر به ایرانیان اتکا داشت و لذا در سپاه او تعداد ایرانیان چندین برابر عربها بود.^{۱۳} بیشتر شیعیان کوفه به مختار دست بیعت دادند و به یاری او تصمیم جدی گرفتند و هیتی به منظور تحقیق درباره دعوت مختار به مدینه اعزام داشتند. هیئت اعزامی شیعیان کوفه، که رهبرشان «عبدالرحمان بن شریح» بود، وارد مدینه شدند و به دیدن محمد بن حنفیه رفتند و گفتند: «وقد قدم علينا المختار ابن ابی عبید یزعم لنا انه قد جاءنا من تلقائکم و قد دعانا الی کتاب الله و سنة نبیه (ص) و الطلب بدماء اهل البیت(ع) و الدفع عن الضعفاء فبايعناه علی ذلک...» مختار پیش ما آمده، ادعا می‌کند که از جانب شماست و ما را به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و خونخواهی اهل بیت و دفاع از ضعیفان دعوت می‌کند. ما با این قرار با وی بیعت کرده‌ایم و به او پیوسته‌ایم. اگر دستور می‌دهی از او پیروی کنیم و اگر منع کنی از او دوری می‌جوئیم.^{۱۴}

اعضای هیئت هرکدام یکی یکی سخن گفتند و ابن حنفیه نیز سخنان آنها را شنید و در پاسخ آنها گفت: «و اما ما ذکرتم من دعای من دعاکم الی الطلب بدمائنا فوالله لوددت ان الله انتصر لنا من عددنا بن شاء من خلقه اقول قولی هذا و استغفر الله لی ولکم»^{۱۵} آنچه گفتید که یکی شما را به خونخواهی ما دعوت کرده است به خدا دوست دارم خدا به وسیله هرکس از مخلوق خویش که خواهد انتقام ما را از دشمنان بگیرد. این را می‌گویم و برای خود و شما از

خداوند آموزش می‌خواهم.

به تعبیر یعقوبی، محمد بن حنفیه به آن گروه از شیعیان گفت: «ما احب الینا من طلب ثارنا و اخذ لنا بحقنا و قتل عددنا»^{۱۶} چه قدر دوست داریم کسی را که خون ما را بخواهد و حق ما را بگیرد و دشمن ما را به قتل برساند.

مرحوم مجلسی از کتاب «ابن نما» نقل می‌کند که محمد حنفیه پس از بیان این سخنان گفت: برخیزید، خدمت امام من و امام شما «علی بن الحسین (ع)» برویم. هنگامی که خدمت امام (ع) رسیدند، محمد بن حنفیه، هدفی را که هیئت اعزامی برای آمده‌اند به عرض امام (ع) رسانید. امام فرمود: «یا عم لوان عبداً زنجیاً تعصب لنا اهل البیت لوجب علی الناس موازرته و قد ولیتک هذا الامر فاصنع ماشئت»^{۱۷} ای عمو! اگر یک برده زنگی به حمایت ما قیام کند برای مسلمانان واجب است به او یاری کنند. من شما را بر این کار گماشتم هرچه صلاح می‌دانی انجام بده.

هیئت اعزامی کوفه با نتیجه عالی و دریافت اجازه قیام در رکاب مختار وارد کوفه شدند و گفتند: به ما دستور داده‌اند تو را یاری کنیم.

مختار وقتی این خبر موفقیت آمیز را شنید دستور داد بزرگان شیعه جمع شوند. سپس در میان آنها گفت: ای گروه شیعیان عده‌ای می‌خواستند صحت ما موریت ما را بدانند برای این منظور به خدمت امام و پیشوای هدایت و پسر پیامبر (ص) برگزیده یعنی امام زین العابدین رفته‌اند. امام به آنها فرموده است که من نماینده و پشتیبان او هستم و به شما دستور داده است که از من پیروی کنید و به فرمان من گردن نهید.^{۱۸}

بالاخره سخنان هیئت اعزامی، عواطف و احساسات شیعیان را بر افروخت و افرادی که تا آن موقع در شک و تردید بودند با شور و هیجان، گرد مختار را گرفتند و این بود که کار مختار رونق بیشتری یافت و یکی از یاران مختار با صدای بلند بانگ زد که: «یا آل ثارات الحسین یا منصور امت یا ایها الحی المهدون الان امین آل محمد قد خرج منزل دیر هنه و بعثنی الیکم داعیاً و مبشراً فاخرجوا الیه رحمکم الله»^{۱۹} ای طالبان انتقام خون حسین! ای یاران امت! از طایفه هدایت یافتگان! بدانید که امیر آل محمد و قیام کرده و در دیر «هنه» مستقر شده و مرا به دعوت شما فرستاده است. به سوی او بشتابید که خدایتان رحمت کند.

پس از خانه‌ها بیرون ریختند و شعار «یا ثارات الحسین» کوفه را تکان می‌داد و لرزه بر اندام دژخیمان اموی و قاتلان کربلا انداخته بود. طولی نکشید در کوفه از نو قتلگاه بلکه قتلگاه‌های دیگری به راه افتاد و این بار قربانیان آن، پاکان و عزیزان خدا نبودند، دژخیمانی بودند که دستهایشان تا مرفق به خون آزادگان رنگین شده بود.

خلاصه دربارهٔ مختار جنجالی‌ترین مرد تاریخ اسلام و نهضت بسیار حاد او، سخن بسیار گفته‌اند ولی داوری در این باب نیز آسان نیست و طرفداری از موالی و ایرانیان درس بزرگی بود هم برای موالی که بعدها جرأت اقدام و قیام برخلاف عربها را یافتند و هم برای عرب که بیهوده شرف اسلام را منحصر به خود می‌دیدند.^{۲۰} بدین گونه قیام مختار که شدیداً از انقلاب امام حسین (ع) متأثر شده بود، برای ایرانیان وسیله زور آزمایی و مجال انتقامجویی از بنی‌امیه بود^{۲۱}

۴- انقلاب مطرف بن مغیره

در سال ۷۷ هجری «مطرف بن مغیره بن شعبه» برضد حجاج بن یوسف قیام، کرد و عبدالملک بن مروان را خلع کرد. او از طرف حجاج، فرماندار مدائن بود و وجدان بیدار و زنده‌ای داشت و لذا ریاست و مقامی که امویان به وی داده بودند، مانع از این نبود که ظلم و ستمی را که امویان نسبت به ملت اسلامی روا می‌داشتند، ببیند.

در آغاز، خوارج از وی خواستند به آنان پیوندند و «شیب» را به عنوان خلیفه به رسمیت بشناسد. او نیز از خوارج خواست به او پیوندند و آنگاه از طرفین، انتخاب خلیفه را به شورای مسلمانان واگذار کنند. خوارج نپذیرفتند. مطرف نیز پیشنهاد آنها را قبول نکرد. مطرف قیام کرد و یاران خود را مخاطب قرار داد و چنین گفت: «خداوند جهاد را بر بندگان خود واجب، و به عدل و نیکی توصیه کرده، و در قرآن مجید فرموده است: «تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب»

(به نیکی و پرهیزکاری کمک کنید و با گناه و تجاوز همکاری نکنید و از خدا بترسید، چون مجازات خدا سنگین است) اینک من خدا را گواه می‌گیرم که عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف را خلع کردم. هرکس از شما با من هم عقیده است از من پیروی کند و هرکس مایل

نیست هرکجا می خواهد برود زیرا من دوست ندارم کسانی با من همراهی کنند که قصد جهاد با ستمگران را ندارند. من شما را به کتاب خدا (قرآن) و روش پیامبر (ص) و جنگ با ستمگران دعوت می‌کنم. هرگاه پیروز شدیم و خداوند به وضع پریشان ما سرو سامان بخشید، خلافت به شورای مسلمانان محول خواهد شد تا هرکس را بخواهند برای خلافت انتخاب کنند.^{۲۲}

مطرف طی نامه‌ای به «سوید بن سرحان ثقفی» و «بکیر بن هارون بجلي» چنین نوشت: «اما بعد، ما شما را به کتاب خدا و روش پیامبر (ص) و به جنگ با کسانی دعوت می‌کنیم که از پیروی حق سرباز زدند، بیت المال را به خود اختصاص دادند. به احکام قرآن پشت پا زده‌اند. اگر حق، پیروز و باطل، سرکوب و فرمان الهی، نافذ گردد، خلافت را به شورای مسلمانان واگذار می‌کنیم تا مسلمانان طبق دلخواه خود خلیفه انتخاب کنند و هرکس دعوت ما را بپذیرد برادر دینی ما و در دو جهان دوست ما خواهد بود و هرکس مخالفت کند با او جنگ خواهیم کرد و از خداوند استمداد خواهیم نمود.»^{۲۳}

این بود جنبش احیاگرانه مطرف، که از آن بوی نهضت عاشورا استشمام می‌شود.

۵- انقلاب ابن اشعث

نخستین قیام و شورش که از درون حکومت بی‌اعتبار اموی آغاز شد، قیام خونین عبدالرحمان بن محمد بن اشعث، حاکم زابل بود. او از اشراف قحطان بود و از جانب حجاج در زابل امارت داشت و خواهر او را، که میحونه نام داشت، حجاج برای پسر خود «محمد» به زنی گرفته بود.^{۲۴}

ظلم و بیداد امویان و حاکم دست نشانده آنان در عراقین به مرحله‌ای رسید که والی و مأمور بنی‌امیه و حجاج در سیستان سر به شورش برداشت.

مؤلف «زین الاخبار» می‌نویسد: میان عبدالرحمن بن اشعث و حجاج هشتاد حرب بیفتاد. وی در سال ۸۱ از سیستان به جنگ حجاج و بر انداختن خلافت بنی‌امیه بیرون شد و از سیستان تا بصره و کوفه را فتح کرد. سپاهیان او ۶۰ هزار نفر بودند. مدت نهضت ابن اشعث پنج سال طول کشید.^{۲۵}

مورخان علت خروج وی را چنین نوشته‌اند: وقتی حجاج نامه‌ای تند بدو نوشت که ماله‌ا

بستان از مردمان و سوی هند و سند تاختن هاکن و سر عبدالله عامر را در وقت نزدیک، نزد من بفرست. عبدالرحمن که در فکر سرکشی و طغیان بود در پی بهانه می‌گشت. از این نامه برآشفتم در پاسخ نامه نوشت که: تاختن هند و سند کنم اما ناحق نستانم و خون ناحق نریزم.^{۲۶} سرچشمه اصلی این انقلاب بنا به گفته «دلهاوزن» پایه‌های حکومت اموی را به لرزه درآورد.^{۲۷} یک سلسله فتوحات استعماری بود که ملت آن را به نفع خود تشخیص نمی‌داد. ابن اشعث از مردم سیستان و اطراف آن، نزدیک به ۶۰ هزار نفر دور خود جمع کرد و چون به شاپور رسید کردها نیز به او پیوستند. مردم کوفه و فراریان از اطراف به سوی او گرد آمدند.^{۲۸} دینوری می‌نویسد: ابن اشعث در عراق به ملاقات ایرانیان کوفه رفت و به آنان گفت: ای مردم! آیا نمی‌بینید این مرد سرکش و ستمگر (حجاج) با مردم چه می‌کند؟ آیا برای خدا به خشم نمی‌آید؟ پس همت کنید و به همراه من به پا خیزید.^{۲۹}

بنابراین، ابن اشعث به اجتماعی قدم گذاشته بود که آماده انقلاب، و واقعه دلخراش کربلا در نظرها زنده بود و فقط احتیاج به یک رهبر داشت.

ابن اشعث به یاری سپاهیان عراقی که بیشتر ایرانی و کمتر عرب بودند، قیام کرد و سران اهل عراق را به خلع حجاج فراخواند. هنگامی که شمار لشکریان او با پیوستن گروهی دیگر از مخالفان حکام بنی‌امیه افزونتر شد و بسیاری از زهاد و سران قوم بدو پیوستند، طی فرمانی نه فقط حجاج، بلکه عبدالملک مروان، خلیفه اموی را هم از خلافت خلع کرد. او در اسطخر فارس بود که همه مردم عبدالملک را خلع کردند. عبدالرحمن خود را ناصرالمؤمنین خواند و پیمان بستند که به کتاب خدا و روش پیامبر(ص) عمل، و باگمراهان و بی‌دینان جهاد، و آنها را از کار برکنار نمایند.^{۳۰} این انقلاب از سال ۸۱ تا سال ۸۳ هجری ادامه یافت و پیروزیهای نظامی به دست آورد ولی سرانجام، حجاج به وسیله سپاه شام او را درهم شکست.^{۳۱}

در این حادثه نافرجام بیشتر کسانی که به یاری ابن اشعث برخاستند قبیهان و زاهدان و موالی (ایرانیان) بصره و عراق بودند. حجاج آنان را بسیار شکنجه داد. موالی را پراکنده کرد و هرکدام را به قریه خود فرستاد و برای اینکه نتوانند از آن محل خارج شوند بر دست‌هر یک نام قریه‌ای که وی را به آنجا فرستاد، نقش داغ نهاد.^{۳۲}

۶- انقلاب خونین زید بن علی

بعد از قیام عاشورا، دستگاه ستمگر اموی، چنان نفسها را در سینه‌ها خاموش کرده بود که حتی تا چند نسل دیگر هم خود را از خطر قیام مسلحانه خاندان علی(ع) آسوده خاطر می‌دانستند. ناگهان زید بن علی به قیام مسلحانه شکوهمندی دست زد و با پیکار خونین و شهادت مردانه خود و فرزند برومندش، یحیی، دستگاه و رژیم امویان را به لرزه در آورد. آری زید بن علی نخستین کسی از آل علی(ع) بود که پس از واقعه دلخراش کربلا برضد امویان قیام، و با قیام پرشور خود، صحنه کربلا را در نظرها زنده کرد. قیام وی در دوره خلافت هشام بن عبدالملک اموی (۱۲۷-۱۰۵ هـ) در سال ۱۲۱ اتفاق افتاد. وی مدتی پنهانی مشغول دعوت بود و زمینه را برای قیام آماده می‌ساخت و در این مدت مخفی بود و چندین بار مخفیگاه خود را از بیم کارگزاران هشام تغییر داد. علاوه بر کوفه که در آنجا افکار عمومی را برای خویش آماده می‌دید، چندی نیز در بصره و دیگر شهرهای عراق به جمع آوری یاران پرداخت.

او چون به کوفه برگشت، شیعیان به او روی آوردند و برای بیعت به نزد وی شتافتند تا اینکه در دیوان وی نام ۱۵ هزار نفر از مردم کوفه ثبت شد و این سوای مردم مدائن، بصره، واسط، موصل، خراسان، ری، جرجان، و جزیره بود.^{۳۳}

زید یکی از علل قیام خود را خونخواهی حسین(ع) و یارانش و شهدا از اهل بیتش(ع) ذکر می‌کند و می‌گوید: «انما خرجت علی الذین قاتلوا جدی الحسین»^{۳۴} من برضد کسانی که با جدم حسین(ع) جنگیدند قیام کرده‌ام.

او جنگ با فرزندان معاویه را، هرکدام باشند، یکسان می‌داند و جنایات هشام را کمتر از یزید نمی‌داند و در ضمن قیام خود، علت نبرد خویش را ریشه کن کردن شجره خبیثه بنی‌امیه می‌داند و می‌گوید: من بر آن کسانی خروج کرده‌ام که به مدینه هجوم آوردند و خانه کعبه را با منجنیق سنگباران کردند.^{۳۵}

شعار انقلابیون طرفدار زید بن علی این بود: «ای اهل کوفه! از زیر بار ذلت به در آید و در زیر عزت و پیروزی دین و دنیا گرد آید»^{۳۶}

شیخ مفید در ارشاد یکی از علل نهضت زید(ع) را خونخواهی جدم حسین(ع) می‌داند و

می‌گوید: «یطلب بثارات الحسين»^{۲۷} فرض او خونخواهی جدش حسین (ع) بود ولی انقلاب زید با مداخله سپاه شام، که در عراق اردو زده بودند در نطفه خفه شد و خود زید به وضع دلخراشی به شهادت رسید.

دژخیمان اموی چون بر دشمن خود پیروز می‌شدند در ظلم و جنایت و اعمال دد منشانه نسبت به آنان هیچ حد و مرزی نمی‌شناختند و حتی به جنازه‌های آنان نیز هرگونه اهانت و توهین را روا می‌داشتند و چون جنازه زید به دست آنها افتاد سرش را از تن جدا کردند و آن را برای هشام بن عبدالملک به شام فرستادند. هشام به حامل سر زید ده هزار درهم جایزه داد و بدن مطهر زید را با تنی چند از یارانش در کنار کوفه به دار زدند^{۲۸} و چندین نگهبان در کنار دار گذاشتند تا شبانه روز مراقب بدن باشند، مبادا کسی آن را شبانه برآید و دفن کند.

بنی‌امیه برای اینکه انتقام سختی گرفته باشند و از سوی دیگر نفسها را در سینه‌ها خاموش کنند و فکر هرگونه قیام و نهضتی را از سر آنان بیرون بیاورند، مدتی طولانی بدن مطهر زید را بالای دار نگه داشتند.

مؤلف «منهاج السنة» می‌نویسد: مردم کوفه شبها کنار چوبه دار زید می‌رفتند و به عبادت و راز و نیاز با خداوند عالمیان می‌پرداختند.^{۲۹}

مقریزی می‌نویسد: «لما قتل زید (ع) سودت الشيعة»^{۳۰} بعد از شهادت زید شیعیان به عنوان سوگواری لباس سیاه پوشیدند.

«ولهاوزن» می‌گوید: گر چه نهضت زید به گونه‌ای دلخراش پایان یافت ولی در هر حال حادثه مهمی بود زیرا تمام انقلابهای ملی که بعد از آن رخ داد و منجر به سقوط نهایی حکومت شام شد، همگی با انقلاب زید ارتباط داشت. زیرا چندان طول نکشید که پس از وفات یحیی، ابو مسلم قیام کرد تا انتقام خون او را بگیرد و قاتلانش را به کیفر اعمالشان برساند.^{۳۱}

۷- قیام پرشور و حماسه آفرین یحیی بن زید

یحیی آن جوان پرشوری است که تاریخ شهدا و سرگذشت انقلابات آزادیبخش بزرگ جهان، کمتر کسی را مثل او به خاطر دارد. شخصیتی که هرگاه چهره مقدس و حماسه آفرینش

را در نظر مجسم کنیم از شهامت و شجاعت بی نظیرش دچار شگفتی می شویم. او پس از شهادت مردانه پدرش، چنان قیامی در خراسان به پا کرد که دستگاه ظلم و ستم بنی امیه را بار دیگر به لرزه در آورد. از اینرو تمام دستگاه‌های تبلیغاتی امویان بسیج شد تا چهره مقدس او و پدرش را در اذهان مردم بویژه در نظر شیعیان و ایرانیان مطرود جلوه دهند و چنان شایع کردند که گویا زید و یحیی و دیگر علویان، مخالف امامت ائمه، و ائمه شیعه نیز مخالف آنان و قیامشان بودند.^{۲۲}

بعد از شهادت دلخراش زید بن علی بن حسین، یاران و طرفداران صدیق وی کاملاً تحت تعقیب دژخیمان بنی امیه قرار گرفتند. آنان که جان خود را در کوفه در خطر می دیدند مخفیانه از کوفه گریختند. ایران بویژه سرزمین خراسان و مناطق کوهستانی شمال شرقی و مرکزی ایران را محل مناسبی برای فعالیت خود تشخیص دادند لذا گروهی از شیعیان و علویان که در رأس آنان چهار فرزند زید به نامهای: یحیی، حسین، عیسی و محمد قرار داشتند به طور پنهانی رهسپار ایران شدند و پس از ورود به خاک ایران به سوی ری و شمال شرقی خراسان عزیمت کردند و در اندک زمانی در نقاط مختلف بویژه اماکن صعب العبور مسکن گزیدند. یحیی که پس از پدر، رهبری انقلابیون شیعه را به عهده داشت به خراسان رفت. مردم را به بیعت خود فراخواند و با ورود او خراسان، مرکز انقلاب و قیام برضد امویان شد. شیعیان خراسان به جنبش آمدند و امرایشان آشکار شد و هواخواهانشان بسیار شدند و کارهای بنی امیه و ستمهایی را که بر آل پیامبر کرده بودند برای مردم باز می گفتند تا شهری باقی نماند مگر اینکه این خبر در آن آشکار گشت و داعیان ظاهر شدند. خوابها دیده شد و کتابهای پیشگویی بر سر زبانها افتاد.^{۲۳}

یحیی بن زید در زمان خلافت ولید بن یزید در جوزجان خراسان برضد پیداد و ستمی که بر مردم می رفت به پا خاست و جنگهای بسیار کرد و سرانجام سلم بن اعور عامل خلیفه در جوزجانان با یحیی در جنگ روبرو شد و در قریه «اورغانه» پس از جنگ سخت و خونین، یحیی با یارانش کشته شدند (رمضان ۱۲۵ هـ). سرش را به دمشق بردند و پیکرش را بر دروازه جوزجانان آویختند تا روزی که یاران ابو مسلم بر خراسان دست یافتند او همچنان بر سر دار بود تا ابو مسلم به خراسان آمد و سلم بن اعور را بکشت و جسد یحیی را از دار پایین آورد و بر

او نماز خواند و جسدش را هم به خاک سپرد.^{۲۲}

شهادت یحیی که به هنگام قتل ظاهراً هیجده سال بیش نداشت و رفتار اهانت آمیزی که با کشته او و برادرش کردند، شیعیان خراسان را سخت متأثر کرد و هفتاد روز بر او سوگواری کردند و از بس غمگین بودند در عزای او جامه سیاه پوشیدند و طبق نقل مسعودی در آن سال هم هیچ کودک در خراسان متولد نشد مگر اینکه نام او را یحیی یا زید گذاشتند.^{۲۵} آری شهادت مظلومانه یحیی بن زید پس از شهادت حسین بن علی (ع) کوبنده‌ترین ضربات را بر پی بنای رژیم بی‌اعتبار بنی‌امیه وارد آورد. ابو مسلم از موقعیت استفاده کرد و به کسانی که با او بیعت می‌کردند وعده می‌داد که انتقام خون یحیی را از کشندگانش باز خواهد گرفت. در واقع، خون یحیی بهانه تحریک مردم شد و آتش کینه توزی را در نهاد مردم روز به روز شعله‌ورتر ساخت و در نتیجه بسیاری از مردم خراسان را برضد بنی‌امیه همدستان کرد.

مجموع این مطالب تأثیر انقلاب حسین (ع) را در پرورش و گسترش روح انقلاب، آشکارا نشان می‌دهد، زیرا انقلاب زید و یحیی جز فروغی از انقلاب جد خودشان حسین (ع) در کربلا نبود. این انقلابها در تمام دوران حکومت امویان ادامه داشت تا اینکه بساط این حکومت با انقلاب عظیم سیاه جامگان برچیده شد.

۸- انقلاب عظیم سیاه جامگان

شورشهای مکرر در دوره تسلط بنی‌امیه سرانجام به صورت انقلاب و رستاخیز عظیم سیاه جامگان به اوج خود رسید. انقلاب سیاه جامگان ابو مسلم را قیام سراسری جامعه ستم‌دیده اسلامی آن روز باید شمرد و آن، جنبش و حرکتی عمومی بود که از درون جامعه برخاسته، و هدف از آن از بین بردن آثار و نشانه‌های نظام فاسد امویها بود که سالها بر جامعه اسلامی حکمرانی می‌کردند. تقریباً همه مسلمانان آن روز اتفاق نظر داشتند که باید رژیم بنی‌امیه، که مالا مال از تبعیض و ستم است، برچیده شود و شخصی پرهیزگار از خاندان پیغمبر اسلام (ص) بر سر کار آید؛ خلافتی نظیر خلافت بی‌تبعیض علی (ع) زمام امور را در دست گیرد.

تلقی این نهضت به صورت یک شورش نظامی در حدی که مرد گمنامی چون ابو مسلم بتواند برپا کند، نوعی ساده و سطحی انگاشتن یک حرکت ریشه‌دار و رستاخیز اجتماعی

بزرگی است که از پشتوانه فکری و فرهنگی غنی و استوار و آرمان بلند و جهان بینی عمیق و شکل گرفته‌ای مایه گرفته و ریشه عمیق در وجدان مردم داشت.

آری این نهضت پیش از قیام ابومسلم و ظهور بنی عباس شکل گرفته و چهره‌اش را مشخص ساخته بود. از بزرگ بانوی اسلام صدیقه کبری آغاز شده و همچنان در تاریخ ادامه داشته است. سادات حسنی و حسینی و موسوی و بطور کلی آل علی، همیشه در رأس مخالفان حکومت جابرا نه بنی امیه قرار داشتند. به قول دانشمند معروف مصری «عباس محمود عقاده» «کان اسم علی بن ابیطالب (ع) علم یلتفت حوله کل مغضوب»^{۳۶} نام علی (ع) پرچمی بود که هر غضب شده حقی، گرد آن جمع می‌شد.

به تعبیر نویسنده عالیقدر مسیحی، جرج جرداق: «و کان اسم علی بن ابیطالب هو العلم الذی التفت حوله الثنائرون»^{۳۷} نام علی بن ابیطالب (ع) در فشی بود که انقلابیون همواره گرد آن فراهم می‌آمدند.

هرچند در طول حکومت هولناک اموی، قیامها و شورشهایی به پاخاست ولی در این میان مبارزات پیگیر و افشاگرانه اهل بیت بیش از همه، امویان را ضعیف و بی اعتبار می‌ساخت از اینرو امویها اهل بیت را دشمن اصلی خود می‌دانستند و لبه تیز حملات خود را متوجه آنان ساختند و همواره می‌کوشیدند تا هرگونه اثری را از آنان از بین ببرند و لذا خاندان پیامبر در مبارزه با امویها بیش از همه متحمل ضایعات و تلفات سنگین شدند و در این راه سختیها و شکنجه‌های بسیار تحمل کردند و هرگز پرخاش و فریادشان به خاموشی نگرایید.

از اینرو طبیعی بود که عواطف مردم به اهل بیت روز به روز بیشتر برانگیخته شود و در برابر، نفرت و کینه آنان نیز علیه خاندان اموی رو به اوج گذارد. مردم دیگر بخوبی دریافته بودند که اهل بیت تنها پایگاه استوار و قابل اطمینانی هستند که جز با روی بردن بدان، راه نجات دیگری برای آنان وجود ندارد. اهل بیت آرمان زنده امت اسلامی بود که در کالبد همگان روح می‌دمید و آنان را به آینده امیدوار می‌ساخت، به قول سید امیر علی: اهل بیت واژه‌ای جادویی بود که دل‌های طبقات مختلف مردم را به هم می‌پیوست و همه را در زیر پرچم سیاه گردهم می‌آورد.^{۳۸}

بدین جهت عباسیان ابتدا خود را طرفدار علویان وانمود کردند و چهره خود را کاملاً

پنهان داشتند. احمد شبلی می‌گوید: عباسیان چنین نزد علویان وانمود می‌کردند که دارند به نفع آنان کار می‌کنند ولی در باطن برای خود فعالیت می‌کردند.^{۴۹}

عباسیان فرصت طلب از هر انقلاب و نهضتی و از خون هر شهیدی از اهل بیت برای مقصود خود استفاده می‌کردند و از خون دو شهید مظلوم، زید و یحیی، حداکثر استفاده را بردند و به پیروان خود وعده دادند که انتقام خون زید را باز خواهند گرفت.

بدین ترتیب رنج‌هایی را که علویان در راه مبارزه با بنی‌امیه کشیده بودند به حساب خود می‌گذاشتند. از اینجاست که مورخان، شهادت زید را مبدأ نهضت عباسیان شمرده‌اند^{۵۰} و لذا عباسیان خود را وارث خون علویان معرفی می‌کردند و علت اینکه رنگ سیاه را نشانه خود قرار داده بودند این بود که می‌خواستند خون و اندوه خود را به مناسبت مصائب اهل بیت در روزگار امویان اظهار کنند.^{۵۱}

خلاصه اینها نمونه‌هایی از همان روح انقلاب است که انقلاب عاشورا آن را در میان امت اسلامی پدید آورد و در پرتو آن هرگونه سستی و تسلیم و کرنش در برابر حکام ستمگر را ریشه کن ساخت و امت اسلامی را به نیرویی آماده مبارزه مبدل گردانید که پیوسته مترصد فرمان آتش باشند.

بدیهی است اگر انقلاب عباسیان از انقلاب کربلا الهام نمی‌گرفت و یا متکی به موقعیت و محبوبیت قهرمانان کربلا نبود به پیروزی نمی‌رسید.

مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

- (۱) تاریخ طبری، ج ۴، جزء ۷، ص ۴۷- ترجمه فارسی تاریخ طبری ج ۷/ ۳۱۸۰ ترجمه پاینده.
- (۲) سوره بقره، آیه ۵۴- دکتر سمیره مختارالیشی، جهاد الشیعه ص ۲۷ بیروت دارالجلیل).
- (۳) بلاذری ج ۵ / ۵ - ۲۰۵ - مسعودی، مروج الذهب ج ۳ / ۱۰۱.
- (۴) ابن حجر، الاصابه ۱۲۷/۳.
- (۵) تاریخ طبری، ج ۴۸/۷/۴ - بلاذری، ج ۲۰۳/۵.
- (۶) تاریخ طبری، ج ۴، جزء ۷ ص ۴۸ - ابن اثیر، کامل ج ۳/۳ - ۳۳۲.
- (۷) تاریخ طبری، ج ۴، جزء ۷ ص ۴۹ - بلاذری ۵ / ۲۰۵ - ابن اثیر ج ۳/۳۳۳.
- (۸) طبری، ج ۴، جزء ۷/ص ۷۰ - مشروح جریان انقلاب تواین را طبری در تاریخ خود به تفصیل آورده است.

- ۹) تاریخ طبری، ج ۴، جزء ۷/همانجا.
- ۱۰) زینب الکبری، تألیف جعفر النقدي، ص ۱۲۰ - ۱۲۲ چاپ نجف.
- ۱۱) تاریخ طبری، ج ۴، جزء ۴/۷ حوادث سنه ۶۲.
- ۱۲) تاریخ طبری، همانجا
- ۱۳) اخبار الطوال، ص ۲۵۸ - ۳۱۵.
- ۱۴) تاریخ طبری، ج ۴، جزء ۹۷/۷ - حوادث سنه ۶۶.
- ۱۵) همان مدرک.
- ۱۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲/۲۵۸.
- ۱۷) بحارالانوار، ج ۴۵/۳۶۵.
- ۱۸) بحارالانوار، ج ۴۵/۳۶۵.
- ۱۹) تاریخ طبری، ج ۳ جزء ۱۰۲/۷ - ابن اثیر، کامل، ج ۳/۳۶۰ - مجلسی، بحار ۳۶۸/۴۵.
- ۲۰) دائرة المعارف اسلام، ج ۳/۷۶۵.
- ۲۱) اسلام و ایران، تألیف نگارنده، ص ۴۴۷.
- ۲۲) تاریخ طبری ج ۴ جزء ۲۶۲/۷ - حوادث سنه ۷۷.
- ۲۳) تاریخ طبری ج ۴ جزء ۲۶۴/۷.
- ۲۴) الامامه والسیاسه ج ۲/۳۸.
- ۲۵) زین الاخبار، ص ۱۱۰.
- ۲۶) تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۱۱۴.
- ۲۷) الدوله العربیه، ص ۲۱۹.
- ۲۸) تاریخ طبری، ج ۴/جزء ۸/۱۰.
- ۲۹) الاخبار الطوال، ص ۳۳۶.
- ۳۰) تاریخ طبری، ج ۴ جزء ۸/۱۰.
- ۳۱) همان مدرک، ص ۱۷.
- ۳۲) اسلام و ایران، چاپ دوم، ص ۴۵۰.
- ۳۳) ترجمه تاریخ فخری، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
- ۳۴) الفرق بین الفرق، بغدادی ص ۲۵ - اعلام الوری طبری، ص ۲۵۷.
- ۳۵) اعلام الوری، طبری ص ۲۵۷.

- ۳۶) مقاتل الطالین، ص ۱۳۹.
- ۳۷) ارشاد مفید، ص ۲۵۱.
- ۳۸) مقاتل الطالین، ص ۱۴۲-۳.
- ۳۹) منهاج السنه، ج ۱/ ۸.
- ۴۰) المواعظ و الاعتبار، ج ۲/ ۴۴۰.
- ۴۱) الدوله العریبه، ص ۲۷۱.
- ۴۲) تا جایی که حتی از قول ائمه روایاتی در این مورد جعل کردند، در صورتی که در روایات زیادی از زید و یحیی و قیامشان تمجید شده است (به کتاب اسلام و ایران ص ۴۵۳ به بعد مراجعه شود).
- ۴۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲/ ۲۹۹.
- ۴۴) المقالات والفرق، ص ۲۰۵ - مقاتل الطالین، ص ۱۵۸.
- ۴۵) مروج الذهب، ج ۲/ ۱۵۸ - کامل ابن اثیر، ج ۴/ ۲۶۰.
- ۴۶) عبقریة الامام، عباس محمود عقاد.
- ۴۷) الامام علی، صوت العداله الانسانیه، ج ۵/ ۱۱۸۵.
- ۴۸) طبیعة الدعوة العباسیه، امپراطوریة العرب، ص ۴۰۶.
- ۴۹) التاريخ الاسلامی والحضارة الاسلامیه، ج ۳/ ۲۰.
- ۵۰) سید حسن تقی زاده، از پرویز تا چنگیز، ص ۲۱۸.
- ۵۱) ابن خلدون ص ۲۵۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی